



شریعتی و جلال از جهات فراوانی شبیه همدن. هر دو از منتقدان صریح‌اللهچه هستند، هر دو متعرض بی‌تعارف روشنفکری هستند و هر دو در مقطعی گرایشات سوسیالیستی داشته‌اند. از طرفی پایان تلخ هر دو، یکی در اسلام و دیگری در ساوت‌همپتون، وفات آنان را از زندگی پررمز و رازنشان دراماتی‌ک‌تر کرده است.

جلال آل‌احمد اما پیش‌تر از شریعتی و در تطوری محیرالعقول‌تر و متفاوت‌تر از او مسیر روشنفکری را طی کرده و عکس‌های خاطره‌انگیزی از روشنفکری ایرانی گرفته است، اگرچه این «یادگاری»ها به مذاق خیلی‌ها خوش نیامد. بسیاری سیر جلال را آغازی بر تنبّه روشنفکری می‌دانند. جلال براساس آنچه برای ناشر آلمانی آناژس نوشته است، محرک‌های نوشتن غریزدگی را که نماد روشنی از یک بازگشت به معنای واقعی کلمه است، توضیح می‌دهد: و همین جوری‌ها بود که آن جوانک مذهبی از خانواده گریخته و از بلجسوی ناشی از جنگ و آن سیاست‌بازی‌ها سر سالم به در برده، متوجه تضاد اصلی بنیادهای سنتی و اجتماعی ایرانی‌ها شد و با آنچه به اسم تحول و ترقی و در واقع به صورت دنباله‌روی سیاسی و اقتصادی از فرنگ و آمریکا دارد مملکت را به سمت مستعمره بدون می‌برد و بدلش می‌کند به مصرف‌کننده تنهای کمپانی‌ها و چه بی‌اراده هم.

انتشار مخفیانه غریزدگی که نتیجه‌اش توقیف «کیهان ماه» می‌شود، نشانه‌های شروع فصل توبه آل‌احمد است. آیت‌الله خامنه‌ای، در بخشی از پاسخ به سوالات انتشارات رواق درباره آل‌احمد،

پس از آنکه او را «جلال آلم‌قم» می‌خوانند، می‌گویند: به نظر من آل‌احمد در محیط تفکر اجتماعی ایران شاخصه یک جریان است. تعریف این جریان کاری مشکل و محتاج تفصیل است، اما در یک کلمه می‌شود آن را به «توبه روشنفکری» یا همه بار مفهوم مذهبی و اسلامی که

در کلمه «توبه» هست، نامید. جریان روشنفکری ایران حدودا ۱۰۰ سال عمر دارد، با برخورداری از فضل «آل‌احمد» توانست خود را از خطای کج‌فهمی، عصیان، جلافت و کوته‌بینی‌ها برهاند و توبه کند. هم از بدفهمی و تشخیص‌های غلطش و هم از بددلی‌ها و بدرفتاری‌هایش.

در تقریرات «جلال رفیع» از شنیده‌هایش از آیت‌الله طالقانی – که پسرعموی جلال بود– آمده است: «آل‌احمد و شریعتی و امثال اینها روشنفکرانی صادق و پژوهشگر و حقیقت‌طلبی هستند که پوچی مکتاب مادی و دعاوی دیگران را درک کرده‌اند و نیازهای انسان و دعوت فطرت را فهمیده‌اند، اما آنچه از مذهب و اسلام در برابرشان نمود عینی دارد، چهره وارونه و سیمای کریه‌ی است که موجب جذب آنها به بعضی دیدگاه‌ها و مکاتب می‌شود. این قبیل روشنفکران دارای فطرت پاک و قوه ادراک سالمی هستند. مذهب خرافی و سنتی را نمی‌توانند ببیزیرند، اما اگر یک مذهب فوق‌علم، یک مذهب واقعی توحیدی یا شیوه‌های استدلالی و به‌اصطلاح از موضع بالا به آنها ارائه شود، به سرعت جذب شده و تسلیم می‌شوند.»

تحمل جلال سخت بود، بویژه برای آنان که از شکسته شدن بت بدقواره بپدای روشنفکری دستوری در غریزدگی و در خدمت و خیانت روشنفکران، عصبانی هم شده بودند. جلال از قیافه به اصطلاح روشنفکری یادگاری‌های

ضرب زده بودند. جلال با داوری‌هایی که کرد، آن

سکه را از اعتبار انداخت. او سعی داشت شرایط و بایسته‌های نگاه روشنفکرانه به وقایع را تغییر بدهد. در آن روزگار اگر روشنفکری در تحلیل وقایع مشروطه یا تجدهدای رضاخانی یا تحلیل نقش جریان مذهبی در تاریخ معاصر، از مرزی عبور می‌کرد و تحلیل او خلاف‌آمد روزگار بود، رسما از حیطه روشنفکری بیرون می‌افتاد و از این درجه رفیع(۱) ساقط می‌شد. جلال یک انسان پویا بود و دردهای جامعه، او را آزار می‌داد و درصدد یافتن راه‌حل بود. این پویایی موجب می‌شد به عرصه‌های مختلف سرک بکشد و بدون پیش‌فرض‌ها، واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی روزگار خود را بفهمد. همان عاملی که باعث شد در سنین نوجوانی از خانه پدری و آموزه‌های آن فراری شود، در آخرین مقطع عمر، او را با دیدی متعالی‌تر، به آموزه‌های مذهبی بازگرداند. چند نفر

منحصربه‌فردی گرفته بود. هم دوره مشروطه، هم دوره رضاخان و هم در جریان ملی شدن صنعت نفت، دوره کودتا و ۱۵ خرداد ۴۲ و… دکتر محمد رجبی، از شاگردان استاد فرید که از زبان او حرف‌های بسیاری درباره جلال شنیده است، در این باره می‌گوید: «جلال آل‌احمد سرخوردگی‌های عمیقی از جامعه روشنفکری آن زمان پیدا کرده بود که ریشه در غفلت روشنفکران از مسائل مهم کشور، مثل حضور فعال امیرالیسم آمریکا در ایران یا استحاله فرهنگی روزافزون در جامعه داشت. جلال از کسانی که تصور می‌کرد باید مثل روشنفکران اروپایی پیشاهنگ آگاهی مردم باشند، نامید شده بود. آل‌احمد دید حادثه ۱۵ خرداد در این کشور رخ داد و روشنفکران نرفته‌ا در این حادثه هیچ نقشی نداشتند، بلکه بعد از آن هم هیچ تحلیل و موضعی درباره این واقعه نداشتند. لذا آل‌احمد در نگاهی که به تاریخ ایران کرد، این واقعیت را دید که روشنفکران ما از زمان مشروطه به بعد، عملا به عنوان افرادی بریده از جامعه، پرمدعا و توخالی مطرح بوده‌اند که خودشان تصور می‌کردند نقش سیاسی و اجتماعی مهمی دارند ولی عملا در تاریخ معاصر ما، نقش مهمی در جامعه ایران بازی نکردند و اگر هم نقش مهمی ایفا کرده باشند، نقش آنها به سود قدرت حاکمه بود. یعنی به جای اینکه خدمت کرده باشند، خیانت کرده‌اند.» (گفت‌وگو

با خبرگزاری کتاب ایران)
جماعت مخالف جلال با ادای تحمل مخالف می‌کردند و تلاش می‌کردند او را منزوی کنند. یکی از همین جماعت به

اصطلاح روشنفکر استدلال می‌کند اصلا این دو تا (جلال و شریعتی) روشنفکر نیستند: «آل‌احمد هم دقیقا عملکردش مثل همان روزنامه‌ای است که مثال زدم (کیهان). آقا آل‌احمد! برداشته ۳ جلد کتاب علیه روشنفکری نوشته بی‌آنکه اصلا بفهمد روشنفکری چیست. در واقع آل‌احمد اصلا روشنفکر نیست. یک اکتیویسم سیاسی است…». درباره شریعتی هم می‌گوید: «یک خطیب است. حالا بعضی‌ها به غلط او را روشفکر می‌خوانند. یکی به من بگوید این چه جور روشنفکری است که هر جایی مصلحت می‌داند دروغ می‌گوید و برای پیشبرد اهدافش به‌راحتی وقایع را وارونه جلوه می‌دهد. اصلا آدم از خودش خلق کرده بود و از زبان او حرف‌های خودش را نقل می‌کرد. اینها کار روشنفکر نیست.» (مصاحبه خشیایار دهییمی با کتاب هفته)

مرحوم «شمس آل‌احمد» برادر جلال در گفت‌وگوی خواندنی خود با یادنامه جلال در شماره سوم یادآور، دلیل این خصومت با جلال را توضیح می‌دهد: «جلال بسیاری از مقولاتی را که این جماعت قرار بود سال‌ها از قبال آن نان بخوردن و ادا و اطوار دربیاورند، از اثر انداخت. برخی تصور می‌کنند داوری‌های سیاسی و تاریخی جلال در دهه ۴۰، عامل مخالفت روشنفکرها با او است، ولی من این‌طور فکر نمی‌کنم. این جماعت دغدغه آزادی و استنباد ندارند. چند نفر از اینها را اسم ببرم که برای «تفقیقات» و پژوهش‌های عمیق و پر دامنه خودشان، جایی را امن‌تر از ساحت شهپانوی هنرپرور پیدا نکردند و از او حقوق و خانه نگرفتند. مشکل اینجا بود که در زمانه ما و بویژه جلال، سکه روشنفکری را به نام مجموعه‌ای از عشق و نفرت‌های ثابت و کلیشه‌ای

به بهانه سالگرد درگذشت روشنفکر متعدد، جلال آل‌احمد

# یا این طرفی هستی یا آن طرفی

■ محمدرضاگردلو

مظلّمه‌تان را بخورید و گدایی از هر پدرسوخته‌ای را برای تهیه کفش و لباس بچه‌های مردم جایز بدانید و از به وجود آمدن چنین عزت نفس‌هایی تعجب بکنید و خیال کنید که آقا مدیر من، «پس از مدتی بیکاری و مقروض ماندن در اثر گرسنگی و اضطراب باز… با هزار دوندگی و التماس و… کفش دستمال کردن، شغل دیگری…» برای خود دست‌وپا خواهد کرد و راهتان را هم مثل رهروان بروید و گمان کنید که به مراد دل رسیدهاید و من با آقای مدیرم و همه آقامدیرهای دیگر به ریش این به مراد رسیدن‌ها می‌خندیم و گدایی برای مردمی که حق حیانتشان پامال شده را حرام می‌دانیم و چنین عزت نفس‌هایی را در خودمان حفظ می‌کنیم و چون می‌دانیم احمقانه‌ترین کارهای روزگار را داریم، نه برای حفظش سر و دست می‌شکنیم و نه در از دست دادش تاسفی می‌خوریم که احتیاجی به کفش دستمال کردن داشته باشیم. چرا! اگر ما هم کارهای آبرومند و نان‌داری مثل… یا ماموریت ۴۰ ساله در فرنگ داشتیم، حدس شما صائب بود. چراکه شما بهتر از این فقیر می‌دانید که برای حفظ چنین مشاغل محترمی، چه کارها می‌شود کرد؛ یعنی باید کرد. والسلام ارادتمند – جلال آل‌احمد»

جلال در بخشی از نامه‌ای به حضرت امام خمینی(ره) که با تعبیر «آیت‌الله» درباره امام، آن را آغاز می‌کند، می‌نویسد: «قصد تجدید چاپ غریزدگی را در تهران کرده بودم با اصلاحات فراوان، زیر چاپ جمعش کردند و ناشر محترم متضرر شد، فدای سر شما.

دیگر اینکه طرح دیگری در دست داشتم که تمام شد و امدم. درباره نقش روشنفکران میان روحانیت و سلطنت، و توضیح اینکه چرا این حضرات همیشه در آخرین ذقایق، طرف سلطنت را گرفت‌اند و نمی‌بایست. اگر عمری بود و برگشتیم تمامش خواهم کرد و محضرتان خواهم فرستاد.»

از سوی دیگر البته جلال نسبت به تاجر و عوام‌زدگی در دین نیز منتقد بود. رساله‌التنزیه آیت‌الله سیدمحسن امین‌عاملی، در واقع نخستین رساله مستقل درباره بررسی مساله قمه‌زنی و عزاداری‌های نامشروع بود که توسط علمای شیعه منتشر شده بود. جلال در کتاب «۲ رساله و ۲ نامه»، رساله اول «عزاداری‌های نامشروع» که ترجمه رساله «التنزیه الاعمال‌الشیبه» آیت‌الله سیدمحسن امین‌عاملی که از علمای معروف لبنان است و در آن، مؤلف با استدلال و برهان ثابت می‌کند قمه‌زنی و برخی دیگر از خرافات رایج در عزاداری امام حسین(ع) نهنده

ثوابی ندارد بلکه از نظر شرع مقدس حرام و از کارهای شیطان است، کار ترجمه را انجام داده است. در واقع این ترجمه، نخستین اثر قلمی چاپ‌شده از آل‌احمد است که پس از مراجعت از نجف اشرف به آن پرداخت و ازماه ۱۳۲۲ تحت عنوان «عزاداری‌های نامشروع»، از سوی «انجمن اصلاح» منتشر شد. آل‌احمد در شرح احوالات خود در این باره نوشته است: «جزوه‌ای ترجمه کرده بودم از عربی به اسم عزاداری‌های نامشروع، که سال ۲۲ چاپ شد و یکی، دو قران فروختم و ۲ روزه تمام شد. نخست خوشحال شدم که رساله با استقبال مردم روبه‌رو شده که تمام نسخ آن به فروش رفته است، ولی بعدها معلوم شد عده‌ای از مومنین قربتا الی‌الله! کلیه نسخ را یکجا خریداری کرده و آتش زده‌اند!»

اهمیت این نکته و عمق بینش جلال در ترجمه این اثر از آنجایی مهم است که در آن و تحریف؟ این شتر قبل از همه، در خانه خود شما خواهد خوابید، و همین شما مجبور خواهید شد برای اینکه نامی به نیکی در آن شما ببرند، مجیز همان بیانی را بگویید که در سال ۲۵، ناظم دانشکده ادبیات بود و می‌آشاره من و امثال من آب نمی‌خورد که شاگردی بودیم مثل همه شاگردها. لایذ می‌گویید «عجب مملکتی است، آمده‌ایم ثواب کنیم، کباب‌مان می‌کنند! بیا و تفریظ ادبی بنویس و یک جوان ناشناس را مشهور کن.» و از این حرف‌ها… غافل از اینکه، آن قرنی‌بازی‌ها، به درد همان فرنگستان شما می‌خورد… اینجا من و امثال من اگر گه‌می می‌خوریم، فقط برای این است که امر به خودمان مشتبه نشود. مقامات ادبی و کنکوهرها و جایزه‌ها، ارزانی شما و دنیای فرنگی‌شده‌تان.»

جلال نامه را این‌طور پایان می‌دهد: «شما نان

زمان جریان افراطی و مدعی تشیع قدرت فراوانی داشت و حتی به حرف مراجع گوش نمی‌داد. استاد شهید مرتضی مطهری در جلد اول حماسه حسینی می‌نویسد: «… سال‌های اول مرجعیت آیت‌الله بروجردی بود. زمانی که ایشان قدرت فوق‌العاده‌ای داشتند به ایشان خبر دادند وضع شبیه‌خوانی در قم خیلی ناچور است. از تمام رؤسای هیأت‌ها دعوت کردند تا به منزل ایشان بیایند. آن‌ها حاضرین پرسید: شما مقلد کی هستین؟ همه گفتند: مقلد شما! ایشان فرمود: اگر مقلد من هستید، فتوای من این است که این شبیه‌هایی که شما به این شکل درمی‌آورید، حرام است. آنها عرض کردند: آقا ما در تمام سال مقلد شما هستیم ولی این سه – چهار روز از شما تقلید نمی‌کنیم(۱)…» و به این ترتیب به حرف مرجع تقلیدشان اعتنایی نکردند. خب! این نشان می‌دهد هدف، امام حسین نیست، هدف، اسلام نیست، این نمایشی است که از آن استفاده‌های دیگری و یا لاقال لذتی(۱) می‌برند.»

«سیدهای خسروشاهی» که با جلال در مقطعی از تباط داشته است، در حاشیه این نوشته‌های استاد مطهری می‌گوید: «وقتی این عوامان نادان حتی به حرف مرجع تقلید خود اعتنا نمی‌کنند، نباید انتظار داشت به مخالفان این قبیل عزاداری‌های نامشروع، احترام بگذارند. ولی در روایات ما از اهل بیت(ع) نقل شده که وقتی بدعت‌ها در دین ظاهر شد، عالم دینی باید حقیقت را بیان کند و اگر اقدامی نکرد، «علیه لعنة‌الله» گفتند فدای سر او باد.

جلال با دوستان خود در رابطه با تحریف در دین و اعتقادات مردم هم تعارف نداشت. در اعتراض به مقاله‌ای که در باب «پهانی‌گری» در مجله راهنمای کتاب به ایرج افشار مدیرمسئول این مجله نوشته به قول سیدهای خسروشاهی به غیر از «خطاب طنز»، عتاب تندی هم دارد. او در نامه به ایرج افشار می‌نویسد: حضرت ایرج افشار! مدیرمسئول مجله راهنمای کتاب… و اما بعد توجه سسر کار را به چهار سطر آخر صفحه ۲۳۱ از همین شماره شهریور ۱۳۴۵تان جلب می‌کنم (که در آن حضرت دکتر شاپور راسخ فرموده: «و اخیرا نیز ۲ جنبش مهم مذهبی ایرانی جهانگیر شده است و…» و الخ). خواهش می‌کنم صراحت در کار بیاورید و یک شماره مخصوص در اختیار اصحابنا بگذارید تا علنا از مذهب جهانگیرشان دفاع کنند… به یاد می‌آورم که وقتی دارند مذهب رسمی مملکت را می‌گویند و غالب مشاغل کلیدی در دست بپهانی‌هاست… از سرکار قبیح است که زیر بال

این ابطیل را بگیرید و این بنده خدا؛ «راسخ» که عمری جان‌کنده تا جامعه‌شناس شناخته شود؛ اینجوری خودش را لو می‌دهد. آخر این‌حضرت چطور جرأت می‌کنند در دنیایی که هنوز سوسیالیسم و کمونیسم را با آن کبکبه و دبدبه از روس و اروپای شرقی تا چین و ماچین را نمی‌توان مذهب جهانگیر دانست، این مذهب‌سازی بسیار خصوصی و بسیار درسته و بسیار قرتی‌ساز و زداننده اصالت‌های دینی را مذهب جهانگیر بنامند! جلال آل‌قلم حالا رفته، اما هنوز میدان انقلاب رو به‌روی دانشگاه مستتریان آثار او و مرحوم شریعتی به وفور یافت می‌شوند. جلال و شریعتی در این یک قلم هم شبیه همدن، و انگار این روزها ریشه این دو صراحت‌مدار بی‌تعارف بی‌جمعه مدعی روشنفکری خشکیده است…



اشاره

### ابلاغ سیاست‌های کلی اصل ۴۴ و فلسفه آن

سعیدملکی: در کشور ما کم نیست اسناد بالادستی، برنامه‌های توسعه چندساله و طرح‌های کلان که در مرحله اجرا با اهداف تدوین و طرح‌ریزی فرسنگ‌ها فاصله دارد. البته این به معنای نادیده گرفتن تلاش مسؤولان نظام در دولت‌های گوناگون برای عملیاتی کردن سیاست‌ها و برنامه‌های کلان و مدون نیست اما ناگفته پیادست بخش‌های مهمی از آنچه روی کاغذ نگاشته شده به دلایل گوناگونی به اجرا در نیامده است. یکی از مهم‌ترین دستور کارهای کلان را می‌توان سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی دانست که یک دهه پس از ابلاغ آن از سوی مقام معظم رهبری به شکلی حداقلی نیز پیاده‌سازی نشده است. در نخستین روز از خردادماه ۱۳۸۴ رهبر انقلاب براساس اصل یکصد و دهم قانون اساسی ناظر بر وظایف و اختیارات رهبری اقدام به ابلاغ سیاست‌های کلی اصل ۴۴ کردند و یک سال بعد یعنی در ۱۲ تیرماه ۱۳۸۵ سیاست‌های کلی توسعه بخش‌های غیردولتی از طریق واگذاری فعالیت‌ها و بنگاه‌های دولتی را نیز به رؤسای ۳ قوه و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام ابلاغ کردند. با توجه به تاکید رهبری بر همکاری دستگاه‌های اجرایی و تقنینی در این زمینه، تصویب قوانین جدید و اصلاح قوانین موجود در صورت لزوم و همچنین ارائه گزارش‌های سالانه منظم از همی نهادهای نظارتی همچون مجمع تشخیص مصلحت نظام، چارچوب‌هایی برای پیاده‌سازی سیاست‌های ابلاغ شده ایجاد شد اما هرگز نتوانست به شکلی مطلوب به منویات رهبر انقلاب نزدیک شود.مسئله‌ای که بررسی زمینه‌ها و موشکافی درباره دلایل آن بحثی جداگانه و مفصل را می‌طلبد اما آنچه در ابتدا مهم به نظر می‌رسد ضرورت‌هایی است که موجب ابلاغ سیاست‌های اصل ۴۴ قانون اساسی از سوی رهبری عالی نظام شده است.

باتوجه‌به‌سیر تحولات‌سیاست‌گذاری در کشور و کارنامه دولت‌های پس از جنگ تحمیلی، به نظر می‌رسد پررنگ شدن آسیب‌ها و چالش‌های اقتصاد دولتی از نظر رهبری مهم‌ترین عامل ابلاغ سیاست‌های اصل ۴۴ قانون اساسی بوده است. از سوی دیگر دیدگاه‌های اقتصادی رهبری را که بارها در زمان ریاست جمهوری ایشان مرزهای آن با گرایشات برخی مسؤولان وقت به سمت اقتصاد کاملا دولتی روشن شده می‌توان در زمره علت‌های تاکید بر گسترش مالکیت شهروندان و دوری از تصدی‌گری دولتی در امور اقتصادی دانست. مشخص است اینکه دیدگاه‌های ایشان در زمینه اقتصاد اسلامی را باید حول ۲محور مورد توجه قرار داد که نخستین آن به اهمیت حقوق مالکیت شهروندان و به عبارتی اعضای امت اسلامی بازمی‌گردد؛ مساله‌ای که به صورت صریح در آموزه‌ها و احکام اسلامی با کلیواژه‌هایی چون «حق الناس» مورد‌تاکید قرار گرفته است. محور دوم اما بحث عدالت اجتماعی است که به‌عنوان یک هدف و هنجار دینی، رهبری انقلاب در دبیاچه ابلاغیه سیاست‌های اصل ۴۴ به آن اشاره و تصریح کرده‌اند یکی از

هدف‌های این سیاست‌ها تأمین عدالت اجتماعی است. به این ترتیب اجرای سیاست‌های واگذاری بنگاه‌های دولتی به بخش خصوصی، گسترش فعالیت تعاونی‌ها و کاستن از تصدی‌گری و فریبگی دولت در بنگاهداری اقتصادی فصل مشترک تحقق حقوق و آزادی‌های اقتصادی شهروندان و همچنین ضرورت‌های تأمین عدالت اجتماعی براساس آموزه‌های دین مبین اسلام است. مساله دیگری به اقتضانات اقتصادی و همچنین سیاسی-اجتماعی کشور بازمی‌گردد. هر چند در دوره جنگ با توجه به وضعیت ویژه کشور زمینه‌های لازم برای گسترش بخش تعاونی خصوصی فراهم نشد اما انتظار می‌رفت در سال‌های سازندگی و پس از آن دولت اصلاحات توجه ویژه‌ای به این ضرورت انکارناپذیر معطوف شود. این در حالی بود که در طول نزدیک و یک و نیم دهه مسؤولان اجرایی در سیاست‌های اعلامی اقتصاد لیبرال‌را دنبال کردند اما جز بر چالش‌های دولتی بودن اقتصاد نینفوذند. در این دوره افزون بر آسیب‌هایی همچون بار مالی سنگین ناشی از تصدی‌گری دولت در عرصه‌های گوناگون اقتصادی، نبود رقابت واقعی بین بنگاه‌های اقتصادی، بی‌توجهی به کاربرد صحیح منابع انسانی و مالی، در جازدن تولید به دلیل کارا نبودن مدیریت دولتی و… فسادهایی از دل اقتصاد دولتی به شکل رانت‌پرگانی و انحصار‌گری پدیدار شد که رهبر انقلاب را در مرحله عمل به وظایف قانونی ایشان در برابر قانون اساسی کشور قرار داد. بدین ترتیب اصلی‌ترین فلسفه توجه ویژه رهبری در واپسین روزهای دولت اصلاحات به ضرورت‌های اجرایی‌سازی اصل ۴۴ قانون اساسی را می‌توان ترسیم نقشه راهی برای عملکرد دولت نهم بر مبنای برنامه چهارم توسعه دانست. ضمن اینکه ناگامی دولت‌های پیشین در گذار از مرحله اقتصاد دستوری و نزدیک شدن به الگوی‌های امروزی اقتصادداری در این رخداد مهم بسیار تأثیر گذار بود.